

واژه های فارسی در زبان کشمیری

آ

آب	آباد
آبادی	آبادی
آب و تاب (بمعنی صبر و ضبط)	آب چشم (ترجمه اش را بکار میبریم) یا آب چشم
آب حیات	آب حیات
آب خورد (بمعنی "لیوان" کتوفی)	آب حیات
آبدست	آبدست
آبرو	آبرو
آب روان	آب روان
آبریز (شاشیدن)	آبریز (شاشیدن)
آب زلال	آب زلال
آب زفر	آب زفر
آب زیرکاه (ترجمه اش را بکار میبریم)	آب زیرکاه (ترجمه اش را بکار میبریم)
آبشار (اشخاص با سواد بکار می برند)	آبشار (اشخاص با سواد بکار می برند)
آب گرم	آب گرم
آب گوشت	آب گوشت
آب و رانه	آب و رانه
آب شدن (ترجمه)	آب شدن (ترجمه)
آب و هوا	آب و هوا

آبی
آتش

آتش بازی
آتش پرست

آتش شدن (ترجمه)
آتشک (مرض معروف)

آثار

آچار

آخ

آخ کار

آخر الزمان

آفت

آفتند (بصورت او خن)

آداب

آدم

آدم خور (بمعنی آدم خوار)

آدمی

آدم شدن (ترجمه)

آدمی زود بینا آدم زاد

آذوقه (بصورت او زخم در آمده)

ترجمه فارسی واژه های عربی و فارسی در زبان کشمیری

ملاحظه منظور از واژه های عربی نیز هست منتهی چون واژه های عربی از طریق زبان و ادبیات فارسی

آسودگی	آرام
آسوده	آرام پسند (بمعنی تنبل)
آسوده حال (خوش حال)	آرام طلب
آشوب	آرایش
آشنا (بمعنی بستگان و بصورت آشنا)	آرژو
آشنائی	آرژو در جگر شکستن (ترجمه)
آنها (بمعنی بزرگ، خداوند، رئیس، مرشد)	آرمان (بصورت آرمان)
آفت	آزاد
آفتاب	آزاد مرد
آفتاب کوهی (کسی که نزدیک بزرگ باشد)	آزادی
آفتاب هادک (ترجمه)	آزار
آفرین	آزاری (بمعنی آزار رساننده)
آگاه	آزردگی
آلایش	آزوره
آلو سنجارا	آزمایش
آلوج (بصورت آلچ)	آزموده
آلوده	آزموده را آزمودن خطاست
آل و اولاد	آسان
آماده	آسانی
آماس کردن (کسی که غرور و نخوت را بکامی بر)	آسایش
آمدنی (بمعنی دخل و یا عاید کفوفی)	آستان (بمعنی روضه اولیا بزرگان)
آمد و رفت	آستر (بصورت آستر)
آمین	آسمان
آن (لغظه)	آسمانی

آواره
 آوارگی
 آواز
 ابرو بهم در کشیدن (ترجمه)
 ابلق (بیشتر اسپ ابلق)
 این وقت

آویزه (آویزه تان نیستم - یعنی نوکشما نیستم) اتفاق
 آویزان (بصورت آویزان استعمال میشود) اتفاقی

آه
 آهسته
 آیت
 اثر
 آفات

آیات
 آئین (بمعنی دستور)
 آجابه داری
 اجابت

آینه
 آئینه
 آئینه دل (ترجمه)
 آئینه طبع (ترجمه)

آیا (هنگامی که از کسی سوال می کنند گاهی
 این را بکار می برند)
 اجلاس (شوری)
 اجنبی (بیگانه)

الف

اجاب
 احترام
 احتمال
 احتیاط
 احساس
 احسان
 احکام
 احکام الهی
 ابتدا
 تر
 بر
 زالی
 برآباد
 بر

ازکار افتادن	احوال
ازکار ماندن	اجتی
ازکار و بار شدن (ترجمه)	اخبار (بمعنی روزنامه)
از کسی بریدن (ترجمه)	اختر شدن (ترجمه)
از کسی دست برداشتن (ترجمه)	اختصار
ازل (بمعنی تقدیر استعمال می شود)	اختلاف
ازلی	اخراجات
از دست من کاری ساخته نمی شود (ترجمه)	اخلاص
اژدر	اخلاق
اژدها	آخر
اسپغول (بصورت اسمعول)	ادا کردن (دین کسی را دادن - چیزی بانجام رسانیدن)
اسباب	ادب
اسپند (بصورت اسبند)	ادزار (شامشیدن و یا بمسراج رفتن)
اسپ دوا (ترجمه)	اذکار (ذکر و اذکار)
استا (بمعنی استاد) (بصورت وستا)	اذن
استاد	ارزان
استاکار (بمعنی استاد حرفه ای بصورت استاکاری بصورت دسته کار)	ارشاد (بمعنی هدایت، فرمودن)
استاده	اره، اره کش (بصورت ارکیش استعمال می شود)
استخوان (بمعنی اعضا و یا عضو بدن)	ازار (بمعنی شلوار) (بصورت یزار)
استدفا (بمعنی خواهش کردن)	از دست دادن (ترجمه)
استر	از دست رفتن (ترجمه)
استراحت	از دست شدن (ترجمه)
استطاعت	ازکار رفتن (ترجمه)

اصول	استعداد
اصلاً	استغفا
اصلی	استعمال
اصلاح (بمعنی ریش تراشیدن)	استفجار
نیز بکار میبریم)	استغاثه
اصول	استقامت
اضطراب	استقبال
اطلاعت	استقلال (بمعنی پافشاری)
اطلس (بصورت اطلاس نوعی از پارچه)	استنجا
اعتیاد	اسراف
اعتدال	اسلاف
اعتراف	اسم (معمولاً اسم شریف میگوئیم)
اعرابی	اسم اعظم
اعتکاف	اشاره
اعتماد	اشتعال (بمعنی خشم)
عجوب بصورت عجب به معنی شگفت آور بکار میبریم	اشتہار
اعلان (بصورت بیلان)	اشتیاق
اعلیٰ	اشراف
اعمال	اشرفی
اعمالی	اشکال (بمعنی رشتہ)
أقلب (غالباً)	اشک
اغیار (بیگانه ها)	امعالتاً (بمعنی اصالت)
افتتاح	امحباب
اقراط (بمعنی یاقوت گوئی)	اصرار

الحاق (ملحق شدن)
 القرض (منظور این است که)
 الزام
 آفت
 القاب
 الماس
 المعنی فی بطن الشاعر (مخصوصاً اشخاص
 باسواد)
 اولوالعزم
 الہام
 آما
 امام
 امامت
 امانت
 امنیت گزار
 امت
 امتحان
 امتیاز
 امداد
 امر
 امکان
 اصحی (بمعنی بے سواد)
 امید
 امیدوار

افرسیابی (بمعنی فلسفہ راندن)
 افانہ
 افسر (بمعنی صاحب منصب)
 افضل
 افسوس
 افواہ (شایعہ)
 افیون
 افیونی
 اقبال
 اقبال مند
 اقتدار
 اقرار
 اقرار نامہ (بصورت یقین نامہ)
 اگر
 اگرچہ
 الا (سوائے)
 الامان والحفیظ
 الاد (آتش زبانه کش)
 اللہ
 اللہ اکبر
 اللہ اللہ
 الہی
 التجا
 التماس

انگشت نما	امیدواری
اوتاد (بمعنی گروهی از اودان)	امیر (بمعنی پول دار)
اوراد (ذکر الهی)	اناروانه
اوزار (آلات)	انبار
اوسط	انبر (آلتی مخصوص بزرگراں)
اوقاف (بمعنی مقام و رتبه)	انیه (میوه معروف)
اول	انتظار (بمعنی منتظر بودن)
اول خویش بعد از درویش	انتقال (بمعنی تحویل دادن ارامنی و املاک)
اولاد	انجام
اولیا	انجمن
اهانت	انجیر (بصورت انجور)
اهتمام (بمعنی شان و شکوه)	انزازه
اهل و عیال	اندر
اهل دل	اندیشه
اهل نظر	انس
اہلیہ (بمعنی خانم)	انسان
اکسے	انسانیت
اکسے باد عبا این ہمہ آورده است	انصاف
(مخصوص بر اشخاص بار)	انعام (بصورت ینام)
ایجاب و قبول	انفس (نفس و انفس - خلی عالی)
ایزا	انقلاب
ایزا	انکار
	انگشت (بصورت انگش - انگش)
	انگشت بدن از ان گرفتن (ترجمہ)